

The Correction and Explanation of Some Terms in the Field of Food in the Boshāq's Dīvān

Shohre Marefat*

Abstract

Boshāq is one of the Parody poets and writers of the 8th and 9th centuries A.H. and the Timurid era. He has made Parody for many verses of Persian poets that are unique in their kind. Boshāq's Dīvān are a collection of verse and prose and its axis is to define and describe different types of food. This book is one of the first hand sources for researchers to know the specific terms in this field. Explaining some difficult terms in this text and finding their correct form is one of the necessities of corrective work and research in this field, without knowing and recognizing them, a corrective correction can not be obtained. It should be noted that these terms are used by lexicographers. Boshāq's Dīvān published for the first time in Istanbul by Mirzā Habib Esfahāni in 1302 A.H., and are the most references by lexicographers to this edition. Recently, the Written Heritage Research Center has published it with introductions and index by Dr. Mansour Rastegār-fasāei, and due to the large number of interested people, it has reached its third edition. In this edition, many words in the field of food have been omitted without explanation or misinterpreted. In this article, we will correct and explain some of these terms, considering the in-text information of Boshāq's generalities and other ancillary sources.

Keywords: Correction Criticism, Specialized Dictionary, Boshāq's Dīvān

* Assistant Professor of the Academy of Persian Language and Literature, Department of Critical Criticism, Tehran, Iran, shohratmarefat@yahoo.com

Date received: 26/07/2021, Date of acceptance: 15/10/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تصحیح و توضیح چند اصطلاح حوزهٔ اطعمه در کلیات بسحاق شیرازی

شهره معرفت*

چکیده

شیخ جمال‌الدین (فخرالدین) بسحاق اطعمهٔ شیرازی، از شاعران و نویسندگان نقیضه‌سرای قرن هشتم و نهم هجری و عصر تیموری است. او نقیضه‌های بسیاری را با توجه به آثار مشهور شاعران و نویسندگان فارسی نوشته است که در نوع خود کم‌نظیرست. محور سخن بسحاق، "اطعمه" و توصیف آنهاست. کلیات بسحاق که شامل متونی منظوم و مثنویست، امروز برای آگاهی از اصطلاحات خاص اطعمه، از منابع دست‌اول محققان است. از این‌رو، توضیح برخی از اصطلاحات دشوار در این متن و یافتن صورت صحیح آنها، از ضروریات کار مصحح و پژوهشگر این حوزه است که بی‌دانستن و تشخیص آنها، نمی‌تواند به تصحیحی منقح دست یافت. گفتنی است که این اصطلاحات به کار فرهنگ‌نویسان هم می‌آید. کلیات بسحاق را نخستین بار میرزا حبیب اصفهانی در سال ۱۳۰۲ ق منتشر کرد و بیشترین ارجاع‌های فرهنگ‌نویسان به همین چاپ است. اخیراً مرکز پژوهشی میراث مکتوب آن را با مقدمه و فهرست‌هایی به کوشش منصور رستگارفسای منتشر کرده است. در این چاپ بسیاری از کلمه‌های حوزهٔ اطعمه، بی‌هیچ توضیحی رها شده یا به‌خطا معنی شده‌اند. در این مقاله، با توجه به اطلاعات درون‌متنی کلیات بسحاق و نیز دیگر منابع جنبی، به تصحیح و توضیح برخی از این اصطلاحات می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: بسحاق اطعمه، کلیات بسحاق، اطعمه، نقد متن، تصحیح، توضیح.

* استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه تصحیح متون، تهران، ایران،

shohratmarefat@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۳

۱. مقدمه

۱.۱ فرهنگ‌های تخصصی و اختصاصی و اهمیت آنها

تدوین فرهنگ‌های تخصصی و اختصاصی^۱ یکی از پیش‌نیازهای مطالعات ادبی امروز و از مقدمات ناگزیر تدوین و تنظیم فرهنگ‌های جامع است. با جزئی شدن مطالعات ادبی، در کنار فرهنگ‌های عمومی، وجود فرهنگ‌های تاریخی تخصصی و نیز فرهنگ‌های اختصاصی ضرورت دارد. از جمله فرهنگ‌های تخصصی که تدوین آن ضروری است، "فرهنگ خوراکی‌ها، انواع و ملزومات آنها" است. یکی از تمهیدات نگارش چنین فرهنگ‌هایی، فراهم آوردن متون مصحح و منقح منابعی است که فرهنگ‌نویس در کار خود بتواند به آنها اعتماد کند. تصحیح متون، به‌ویژه متن‌های دست‌اول در هر موضوع، زمینه اعتماد فرهنگ‌نویسان را فراهم می‌آورد. در این راه، پرداختن به هر متنی که جانبی از زبان را از دیرزمان تا امروز عرضه کند، از ضرورت‌های نخستین است. طبیعی است که تصحیح هر متنی در نوع خود مراجعه به منابع جانبی دیگری را الزام می‌کند تا مصحح متن را با کمک آنها تصحیح و تبیین کند؛ برای نمونه، تدوین فرهنگی چون فرهنگ خوراکی‌ها که دارای سه سویه زبانی، تاریخی و فرهنگی است، بی‌مراجعه و مطالعه این منابع جنبی کامل نیست.

۲.۱ درآمدی به تألیف کتاب‌هایی در موضوع اطعمه و اشربه

در طول تاریخ، مؤلفان عرضه اطلاعاتی درباره اطعمه و اشربه را با اهمیت تلقی کرده‌اند؛ چنان‌که در متونی چون عقد الفرید، محاضرات الأدباء، فقه اللغه و... ابوابی به این موضوع اختصاص یافته است^۲ یا بخشی از متون دینی و نیز عرفانی یا طبّی به آداب خوردن اطعمه و اشربه و ذکر اطلاعاتی دینی، فرهنگی و اجتماعی و طبّی درباره آنها پرداخته‌اند.^۳ علاوه بر این نوع کتاب‌ها که اطلاعات ضمنی درباره غذاها در آنها آمده است، در جامعه فرهنگی عرب، کتاب‌هایی هم که منحصرأ به شرح غذاها اختصاص یافته باشد، سابقه دارد؛ از جمله مؤلفان «أطعمه العرب» را به جاحظ (م: ۲۵۵ق)، ادیب مشهور عرب، نسبت داده‌اند (الاصبهانی، ۲۰۰۷: ۳۵۹) یا کتاب‌هایی با عنوان «الطبیخ» در دوره‌های تاریخی مختلف، به قلم نویسندگان مختلفی نوشته شده است (← ابن الندیم، بی‌تا: ۴۴۰؛ نیز ابن العدیم، ۱۹۸۶:

۲۱۱/۱).^۴ در زبان فارسی اگر کتاب مستقلی نیز در این زمینه تألیف شده باشد، به دست ما نرسیده است. کهن‌ترین متنی که در ذکر اسامی و شرح غذاها در زبان فارسی می‌شناسیم، کلیات بسحاق اطعمه شیرازی است.

درست است که پیش از بسحاق، کتاب مستقلی درباره اطعمه سراغ نداریم و آن نخستین کتاب مشهوری است که در این زمینه نوشته شده است، اما کتاب او از همان زمان تألیف، چنان مؤثر افتاد که اطعمه‌سرایی و نوشتن کتبی در این موضوع، از آن پس رواج گرفت (نیز ← هروی، ۱۳۸۶: پانزده) و آثار متعددی به وسیله مؤلفان گوناگون در این زمینه پدید آمد.

۳.۱ بسحاق اطعمه و کلیات او

جمال‌الدین (فخرالدین) ابواسحاق حلاج شیرازی (بسحاق اطعمه، م: ۸۲۷ یا ۸۳۰ق)، شاعر و نویسنده نقیضه‌پرداز قرن هشتم و نهم هجری است. تنها اثری که از او به یادگار مانده است، کلیات اوست که شامل دیوان و چند رساله در توصیف انواع خوراکی‌هاست. بیشترین رساله‌های مثنوی او نثر آمیخته به نظم است. بیشتر اشعاری که در کلیات او آمده است، نقیضه اشعار شاعران مشهور است. کلیات بسحاق امروز برای پژوهشگران فوایدی گوناگون دارد، یعنی افزون بر اطلاعات فرهنگی، اجتماعی و ادبی، مجموعه‌ای از اصطلاحاتی در انواع خوراکی‌هاست که اساس کتاب بر توضیحاتی درباره آنها نهاده شده است و از نظر برخی لغات خاص هم اهمیت فراوان دارد. برخی این نوع شاعری بسحاق، یعنی نقیضه‌گویی را، اعتراض شاعر به سبک ادبی رایج در قرن هفتم دانسته‌اند (← میرزایف، ۱۹۷۱: ۴۶) و ظاهراً این نظر چندان پذیرفتنی نیست و در نقیضه‌گویی‌های او هیچ نوع اعتراضی به شیوه شاعری گذشتگان دیده نمی‌شود (و نیز ← اعلم، ۱۳۸۶: ۱۷). درباره اهمیت و ارزش کلیات بسحاق، دیگران نیز سخنانی گفته‌اند؛ از جمله میرزاحیب اصفهانی، نخستین مصحح کلیات بسحاق، کتاب او را «فرهنگی حقیقی» می‌شناسد که مطالعه آن، خواننده را در «فراگرفتن اصطلاحات اطعمه» از کتب دیگر بی‌نیاز می‌کند (حلاج شیرازی، ۱۳۰۲: ۴).

۴.۱ پیشینه تصحیح کتاب

کلیات بسحاق اطعمه را نخستین بار میرزا حبیب اصفهانی در سال ۱۳۰۲ق، به‌همراه دیوان البسه نظام قاری در استانبول منتشر کرد. کلیات بسحاق پیش از آن، بارها در ایران چاپ شده بود و میرزا حبیب بنا به گفته خود به‌سبب خطاهای فراوان آنها، تصمیم به تصحیح و چاپ آن گرفت (← حلاج شیرازی، ۱۳۰۲: ۵). او کار خود را بر اساس دو نسخه خطی ظاهراً ناقص انجام داد^۵ و بنا بر این کار وی در عین ارزش‌هایی که داشت، از کاستی خالی نبود. کلیات چاپ میرزا حبیب شامل مقدمه‌ای کوتاه در معرفی شاعر و ارزش‌های کار اوست. مصحح بیشتر این اطلاعات را به گفته خود از تذکره دولتشاه سمرقندی گرفته است (← همان، ۳). گذشته از مقدمه، میرزا حبیب، مطلع اشعار (با قالب‌های متفاوت)ی را که بسحاق نقیضه‌های خود را در تتبع آنها سروده است، پیش از آنها آورده است، گویی که وی در ذکر این ابیات از حافظه خود کمک گرفته است، چنان‌که گاهی این افزوده‌ها خالی از خطاهایی نیست. میرزا حبیب در پایان کتاب، «پاره‌ای اصطلاحات» متن را با «تفسیر»ی آورده است که بر ارزش کار وی می‌افزاید. متن کلیات بسحاق در چاپ میرزا حبیب، با توجه به کاستی‌های نسخه‌ها در قیاس با چاپ‌های بعدی بسیار منقح و عالمانه است و خطاهای چاپی نیز در آن بسیار اندک است. متن مصحح میرزا حبیب، پس از وی دو بار، یکی در سال‌های پس از ۱۳۲۰ش [تاریخ دقیق این چاپ مشخص نیست] و بار دیگر در سال ۱۳۶۰ش به‌وسیله کتابفروشی معرفت^۶ شیراز به‌چاپ رسید.

کلیات بسحاق اطعمه بار دیگر در سال ۱۳۸۲ با تصحیح منصور رستگارفسائی از سوی انتشارات میراث مکتوب منتشر شد^۷ و در سال ۱۳۹۷ به چاپ سوم رسید. مصحح از چهار نسخه در تصحیح خود استفاده کرده و نسخه ۴۹۲۵ کتابخانه ملک (با تاریخ کتابت ۸۴۲ق، کتابت شده در عصر مؤلف) را اساس کار خود معرفی کرده و علاوه بر این، متن را با چاپ میرزا حبیب هم مقابله کرده است. در این چاپ مقدمه مبسوطی در معرفی شاعر، کتاب او، نسخ خطی و چاپی کتاب بسحاق، پیشروان و مقلدان بسحاق و... آمده است.^۸

منابع کار ما در این نوشتار:

تصحیح و توضیح چند اصطلاح حوزه اطعمه در ... (شهره معرفت) ۳۹۷

- نسخه اساس مصحح که رستگارفسایی آن را با نشانه اختصاری «ا» آورده و ما هم آن را با همین نشانه در این مقاله آوردیم (درباره این نسخه، ← حلاج، ۱۳۹۷: پنجاه و یک)

- نسخه دیگر، نسخه‌ای است که رستگارفسایی آن را با نشانه اختصاری «م» آورده است و ما نیز چنین کردیم (درباره این نسخه، ← همان، پنجاه و دو).

این هر دو نسخه در عصر مؤلف نوشته شده‌اند.

- «لک»: دیوان بسحاق اطعمه، کتابخانه ملک (ش ۴۸۴۲)، ظاهراً متعلق به قرن نهم.

امتیاز این نسخه، علاوه بر کهن بودن آن، دارا بودن واژه‌های کهن و اشعار تازه است.

- «مل»: کلیات بسحاق (همراه با کلیات نظام قاری)، کتابخانه ملی (ش ۱۱۶۶)، ظاهراً قرن دهم. این نسخه دارای ضبط‌های صحیحی است که برخی از ابهام‌ها و دشواری‌های متن را حل می‌کند.

- «مخ»: دیوان بسحق اطعمه (همراه با رساله‌هایی با عنوان فال‌نامه و طالع‌نامه)، کتابخانه مجلس (ش ۸۵۴۷۴)، مورخ: ۱۷ شعبان ۱۲۶۳ ق. در این نسخه هم، اشعار و ابیات تازه‌ای است و همچنین برخی از دشواری‌های متن را می‌گشاید.

۲. تصحیح و توضیح چند واژه

در ادامه به تصحیح برخی از خطاهای چاپ اخیر کلیات بسحق و توضیح برخی از اصطلاحاتی که برای مصحح ناآشنا بوده است، می‌پردازیم.

۱.۲ آب دندان

در دیوان چاپ رستگارفسایی بیتی آمده است با نشانه پرسش:

می‌چکد آب حیات از میوه اشعار من گوئیا در بوستان آب دندان بوده‌ام (؟)

(حلاج، ۱۳۹۷: ۱۶۹)

این بیت در لغت‌نامه با همین صورت و بی اشاره به نام شاعر آمده است. مصحح معنای «آب دندان» را نمی‌دانسته و آن را در فهرست نمایه‌ها هم نیاورده است. «آب دندان» در این

بیت در معنای نوعی گلابی است که قرینه «میوه» در مصرع نخست هم مؤید درستی این معناست. در دفتر اشعار صوفی (هروی، ۱۳۸۶: ۱۳۶) هم این ترکیب آمده است. ظاهراً وجه تسمیه «آب‌دندان» برای گلابی، آبداری و نرمی آن است. در نسخه‌ای خطی (کتابخانه موزه بریتانیا، ش ۲۰۹۴) از جمله امتعه سوداگران خوانسار، از «گلابی‌های سبزرنگ» نام برده می‌شود که آن را «آب‌دندان خوانساری» می‌گویند (← کیانی، ۱۳۶۶: ۱۵۰). «بوستان آب‌دندان» در معنای باغ گلابی است.

۲.۲ آردتوله

در این بیت:

آن آرد توله خور که به من گنده‌خوار^۹ گفت چون ماست با پیخت ز من عذرها بخواست

(حلاج، ۱۳۹۷: ۱۰۸)

در دیوان چاپی، بخش توضیحات، درباره کلمه «توله» در مصرع نخست چنین آمده است: «گلی باشد که آن را نان کلاغ و خبازی می‌گویند، پنیرک» (۱۴). این معنی در بافت این بیت مبهم است و تناسبی با دیگر اجزای بیت ندارد. «توله» در هیچ‌یک معانی ذکر شده آن در فرهنگ‌ها (عملی برای سفید کردن کرباس، بچه جانورانی چون سگ، مار، شغال و... نوعی گل و...) در این بیت مناسب نیست و صورت صحیح، «آردتوله» است که به قیاس ترکیباتی چون «گنده‌خوار» (خورنده کوفته) و «ماست‌با» (آش ماست) باید نوعی طعام باشد.^{۱۰}

«آردتوله» را تنها در کلیات بسحاق یافتیم. برای تعریف این ترکیب باید از کلمات و ترکیبات مترادف با آن که در فرهنگ‌ها و متون آمده‌اند، کمک گرفت. از جمله کلمات و ترکیباتی که با «آردتوله» مترادف معنایی دارند، عبارتند: «آردهاله» [هاله: روغن، چربو (لغت‌نامه، ذیل «آردهاله»)] [معرّب: آردهاله، آردهاله‌جه، آردهاله‌ج، آرداله‌جه، «آرداله»، «آردجونه»، «آرددوله»، «آردوله»، «آش اُماج»، «ارتاله»، «آردوله»، «اوماج»، «بلماج»، «بلماق»، «بولماج»، «تاله»، «حریره آردی»، «سبوسارد»، «سَخینه»، «کاجی» و

«آردتوله» نوعی آش و غذایی بسیار رقیق و آبکی است؛ در تکملة الأَصناف (الکرمینی، ۱۹۸۵: ۱۵۷/۱) در معنای «الحریره» آمده است: «پالوده تنک [: رقیق] که بیاشامند و قیل آردهاله». این طعام را از آرد،^{۱۱} روغن و آب و گاه شیر فراهم می‌آورده‌اند

(دیباج الأسماء (آردهاله)، ۱۳۹۷: ۷۰، ۸۲، ۱۰۶) و شبیه به کاجی است (← برهان قاطع، ذیل «آردهاله»). در متون بارها به تعلق این غذا به طبقه فرودست اشاره شده است؛ از جمله: ثعالبی درباره «سخینه» آورده است که آن را در هنگام «سختی روزگار، گرانی و بی پولی» می خورده‌اند (ثعالبی، ۱۴۱۴: ۲۸۸). همچنین قبیله قریش را بدان سبب که پیش از اسلام به خاطر قحطی، سخینه بسیار می خوردند، سرزنش می کردند (← ابن ابی الحدید، ۱۹۶۵: ۱۶/۵). نیز لشکریان در زمان عسرت، «آردتوله» می خورده‌اند: «قحط در اردوی همایون پدید آمد... حضرت صاحب‌قران... حکم کرد که طایفه‌ای را که اندک‌زادی مانده باشد، به مأکولی قناعت کرده، هر شخصی از آن قوم روزی یک کاسه بلماق به سر کنند... و گردن‌کشان آفاق که از غایت تکلف به کباب گوشت مرغ و غاز مایل نمی شدند، به یک کاسه بلماق سر فرودمی آوردند» (میرخواند، ۱۲۷۰: ۵۹؛ نیز تتوی، قزوینی، ۱۳۸۲: ۴۸۱۳/۷).

در بیت مذکور «آردتوله‌خور» (= خورنده آردتوله) یک ترکیب و در معنای کسی است که غذایی نامرغوب و فقیرانه چون «آردتوله» می خورد و از طبقه‌ای فرودست است؛ این ترکیب در این بیت در واقع نوعی دشنام است.

در بیت مذکور، آردتوله‌خور از بسحاق عیب‌جویی می کند و به او می گوید که گنده‌خوار (= خورنده کوفته) است. «گنده» در معنای کوفته بزرگ است (درباره «گنده»، ← حالج، ۱۳۹۷: ۲۸۷). بسحاق بارها به «گنده‌خواری» خود و اعتراض دیگران بدان اشاره دارد:

گنده‌خواری گر به مذهب تو گناه است بیشتر از من کس این گناه است

(همان، ۱۳۵؛ نیز همان، ۲۱)

۳.۲ بشتره

در جمله‌ای از رساله خوابنامه بسحاق (همان، ۲۶۸) در توصیف بنایی که از انواع خوراکی‌ها ساخته شده است، آمده است: «خاک آن گنبد از بشنیزه بود»؛ در پاورقی درباره «بشنیزه» آمده است: «چنگالی که با ارده و خرما و نان گرم می ساخته‌اند (یغمجور)»؛ صورت ضبط‌شده این اصطلاح و توضیح آن چند خطا دارد، نخست آن‌که صورت صحیح واژه «بشنیزه» نیست؛ «بشنیزه» در معنای گیاه بومادران و «بشنزه» بدان معنی که مصحح در پاورقی آورده است، در فرهنگ‌ها مضبوط است که آن هم مصحف «بشتره» است؛ دیگر

آن‌که تعریف یک واژه یا ترکیب باید ساده‌تر و قابل‌فهم‌تر از خود آن واژه یا ترکیب باشد، در غیر این صورت کمکی به حل دشواری متن نمی‌کند، اما در تعریف مذکور، «چنگالی» ابهام دارد و از سوی دیگر مراد مصحح از ذکر کلمه «یغمجور» (؟) مشخص نیست. ادیب طوسی (۱۳۵۰:۷۵۵) در یکی از مقاله‌های خود چنین آورده است: «بعضی لغات به علت نارسایی خط و تصرفات جاهلانه نسخ مصحف شده... مثلاً در فرهنگ معین... بشته و بشنزه و بشنزه هر سه به معنی چنگالی آمده، در حالی که «بشته» صحیح است و لفظی ترکی است». «بشته» / «بُشته» / «بُشته» به غیر از چنگالی با نام‌های دیگری هم در فرهنگ‌ها آمده است، از جمله: انگشتو، چنگالی، چنگال‌خوست، چنگال‌خست، چنگال‌خوش، مالیده. احمد اطعمه (دبیرسیاقی، ۱۳۴۶: ۲۵۰) این طعام را نیکو می‌دانسته و آن را در شعرش آورده است:

سرشتند با مهرِ بشته‌گویی وجودم در آن دم که بد طین لازم

«بشته» را از آرد کنجد، نان ریز ریز شده و روغن و شیرینی‌ای (مثل شکر) فراهم می‌آورند و گاه خرما هم بدان می‌افزایند. سبب خواندن آن به انگشتو^{۱۲}، چنگالی، چنگال‌خوست^{۱۳} یا مالیده آن است که با انگشت یا چنگال مواد آن را به هم می‌مالند و ترکیب می‌کنند. بسحاق باز هم این کلمه را در شعر خود آورده و به تعلق آن به شهر کازرون اشاره کرده است:

بشته در کازرون مالند و من ناله از شوقم به نالان^{۱۴} می‌رسد

(حلاج، ۱۳۹۷: ۱۲۸)

که در دیوان چاپی «بشنزه» آمده است که خطاست (این خطا باز هم در چاپ رستگارفسایی تکرار شده است، ← همان، ۱۲۰: «بشنزه» (!)، ۱۸۴ و ۲۲۲: «بشنزه» (!)). چنان‌که از بیت بسحاق برمی‌آید، برای او «بشته» طعامی نیکو بوده است.

۴.۲ خره خرما

در دیوان چاپ میراث مکتوب بیتی آمده است:

هر که در بند سراپرده لوزینه بود از مقام خر و خرما گذرش باید کرد

(حلاج، ۱۳۹۷: ۱۳۰)

با این توضیح: «خری که باری از خرما بر آن است و از لذت خرما خبر ندارد» (!). توضیح مصراع تناسبی با متن ندارد و بیت با این توضیح همچنان مبهم است. ظاهراً «خر و خرما» باید تحریف «خره خرما» باشد و الا خر را با لوزینه چه نسبت؟! «خره / خره» تفاله هر هسته‌ای است که روغن آن را کشیده باشند و فقیران آن را با خرما می‌کوبند و می‌خورند. در کتاب واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی (بهریزی، ۱۳۴۸: ۶۵۶) چنین آمده است: «کنجد را وقتی در عصاخانه آسیا کنند، روغن آن که "روغن کنجد" باشد و شیرۀ آن که "ارده" باشد، علی‌حده گرفته می‌شود و بقیه را که تفاله یا سفاله آن است، "خره" نامند. خره را غالباً با خرما خورند. سابقاً در شیراز مرسوم بوده است که روز... جمعه آخر ماه رمضان... خره و خرما را خوب می‌مالیده و به شکل حلوای خوشمزه‌ای درمی‌آورده‌اند و برای افطاری به کار می‌برده‌اند». بسحاق باز هم «لوزینه» و «خره خرما» را باهم و در تقابل با یکدیگر آورده است:

لوزینه همان دم که بیچید سر از ما ما در عوض او خره خرما بسرشتیم

(لغت‌نامه، ذیل «خرما»)

این بیت در چاپ مصحح رستگارفسایی (ص ۱۶۵) و میرزا حبیب (ص ۷۳) با صورتی متفاوت آمده است:

لوزینه همان دم که بیچید سر از ما ما در عوضش ارده و خرما بسرشتیم

تقابل «لوزینه»، نوعی شیرینی که با انواع مغزها، گلاب و عسل درست می‌کنند و چنان‌که از مواد آن برمی‌آید شیرینی‌ای است اشرافی و «خره خرما» که از تفاله‌ها و خرما می‌سازند و طعامی فقیرانه است، مؤید صحت لغت‌نامه است. ضبط نسخه‌های «ا» (گ ۲۵)، «مل» (گ ۸۲) و «م» (گ ۲۹) نیز صحت ضبط ما را تأیید می‌کنند. نیز در این باره، ← کلیات بسحق چاپ میراث مکتوب «خرما با خره» (ص ۱۸۱)، «خره بادام» (ص ۲۶۸).

۵.۲ خوا

در غزلی به تتبع از ابونصر فراهی (درگذشته ۶۴۰هـ.ق / شاعر، ادیب و لغت‌شناس) بیتی آمده است با این صورت:

خوان، نمک، ماهی، سمک، خرما، خرک، حلوا، ترک

نقل، قرصک، قند، شربت، برف، آب و نی، شکر

(حلاج، ۱۳۹۷: ۱۵۱)

در مصراع نخست، معنای چهار کلمه همراه با کلمه مترادف با آن آمده است که سه تای آن‌ها صحیح است، اما «خوان» با «نمک» مترادف نیست. در نسخه «م» (ص ۲۰۳) صورت صحیح آن، یعنی «خوا» آمده است. «خوا» در معنای چاشنی و مزه در فرهنگ‌ها آمده است و شاهدی کهن در لغت‌نامه دارد: «و اما شکر در درون بی‌خوابی و مرارتی هست که اگر همه شکرها مر دنیا بدو فرودهی همه بی‌خوا شود» (از جنگ خطی مورخ ۶۵۱). در کردی، «خوا» به معنای "مزه و نمک" به کار می‌رود که صورت مصدری آن «خواچستن» (= مزیدن، چاشنی گرفتن) است. این واژه که «بازمانده ایرانی باستان -xwāda [است] در زبان بلوچی به صورت xād نیز دچار تحوّل معنایی شده و به معنی "نمک" به کار رفته است» (سرکاراتی، ۱۳۶۹: ۶۰). در فرهنگ‌های کردی، «خوا» (xwa) در معنای «نمک» مضبوط است و «خوانان» (xwadan) در معنای «نمکدان» آمده است. (← جلیلیان، ۱۳۸۵).

۶.۲ خوان‌دراز

در بیتی از چاپ میراث چنین آمده است:

سور بغرا در حصار خوان درآ گر چه برجش قلیه دارد کنگره

(حلاج، ۱۳۹۷: ۱۸۱)

بیت با این صورت بی‌معنی است. «خوان درآ» در این جا تحریف «خوان‌دراز» است به معنای "سفره‌درازی که در میهمانی‌ها پهن می‌کنند". بسحاق باز هم (همان، ۱۸۸) این ترکیب را به کار برده است. این ترکیب در «مَج» (گ ۱۲) آمده است. نظام قاری هم در

تصحیح و توضیح چند اصطلاح حوزه اطعمه در ... (شهره معرفت) ۴۰۳

توصیف «میان‌بند» (آن‌چه بر کمر می‌بندند، مثل شال) این ترکیب را با صورتی مقلوب چنین آورده است:

گر نباشد به دعوتی سفره می‌شود او درازخوان هموار

(نظام قاری، ۱۳۹۱: ۴۹)

۷.۲ خوش نظر

در رباعیات بسحاق آمده است:

پالوده چو خوش نظر گل رنگین است فرنی به برش سمندر شیرین است

(حلاج، ۱۳۹۷: ۲۰۵)

آیا معنای ترکیب «خوش نظر» در این بیت برای خواننده روشن است و نیاز به توضیحی ندارد؟ بسحاق در این بیت، «پالوده» را در رنگ به «خوش نظر» تشبیه کرده است. «خوش نظر» گیاهی است که هر یک از برگ‌های آن چند رنگ دارد. بسحاق بار دیگر پالوده را چون خوش نظر دانسته است (همان، ۳۵). دیگران نیز از جمله خواجو هم این ترکیب را در همین معنی در غزل خود آورده است:

به رخ خوش نظر و عارضِ بستان‌افروز رشک برگ سمن و لاله نعمان بودی

(خواجو کرمانی، ۱۳۶۹: ۷۷۲)

۸.۲ دیز

در بیتی از یکی از غزل‌های بسحاق آمده است:

تا گشت پیدا دین شراحی چنگال در بست زَنار زَناج

(حلاج، ۱۳۹۷: ۱۱۵)

در این بیت «شراحی» (نوعی کباب) (برای مواد این طعام، ← فرخی / محمدی، ۱۳۹۵: ۱۰۳)، «چنگال» (نوعی حلوی آرد گندم) و «زَناج» (روده گوسفند است که

با دنبه و برنج درونش را پر می‌کنند و در روغن بریان می‌سازند) از انواع اطعمه‌اند. تشبیه زَنَاج به زَنَار - در هیئت ظاهری آن دو - مناسبتی دارد و باز هم این اشاره در شعر بسحاق آمده است (برای نمونه، ← حلاج، ۱۳۹۷: ۱۰۳). شاید خواننده ساده‌انگار برای «دین شراحی» در این مجموعه، معنایی تصور کند، به‌ویژه که "زَنَار" بستنِ زَنَاج در مصراع دوم او را به اشتباه می‌افکند تا «دین» را در مصراع نخست تأیید کند. نسخه «م» (ص ۴۰)، به جای «دین»، «سطل» دارد. «شراحی» نوعی کباب است که آن را در ظرفی چون سطل یا دیگ می‌نهادند (درباره «شراحی»، ← باورچی، ۱۳۸۹: ۷۶). بسحاق خود به نهادن شراحی در سطل بارها اشاره دارد:

سطلکی چند شراحی چه به موقع باشد که بچینیم در این خوان ز یمین و ز یسار
(حلاج، ۱۳۹۷: ۲۰)

یا همو بار دیگر «دیگ شراحی» را به کار برده است:

چندان بنشین تا بپزد دیگ شراحی کآن لحظه به دل می‌رسد از دوست پیامی
(لغت‌نامه، ذیل «شراحی»)

این ضبط را از لغت‌نامه آوردیم. در دیوان چاپی (حلاج، ۱۳۹۷: ۱۹۱) به جای «دیگ شراحی»، «سطل شراحی» آمده است.

«سطل» در این بیت غلط نیست، اما با «دین» همسانی نوشتاری یا گفتاری ندارد. در بیت مورد بحث ما، «دین» محرف «دیز» است که به‌سادگی موجب خطای کاتب یا بدخوانی مصحح شده است. «لک» (ص ۵۷) بیت مورد بحث بسحاق را با صورت صحیحش، یعنی چنین آورده است:

تا گشت پیدا دیز شراحی چنگال در بست زَنَار زَنَاج
علاوه بر خطای معنای ضبط «دین» و معنای سست آن در بافت سخن، بر اساس قاعده صحت ضبط دشوارتر، «دیز» صحیح است. «دیز» (و صورت‌های دیگر آن «دیزه» و «دیزی») در معنای نوعی دیگ و پاتیل است.^{۱۵}

۹.۲ رَش

در ضمن غزلی - در جواب سلمان ساوجی - آمده است:

گر ز سوی بصره می آید هزاران قوصره او برای مصلحت چنگال از رَش می کند

(حلاج، ۱۳۹۷: ۱۳۲)

مصحح «رَش» را در معنای "ارش، از آرنج تا سرانگشت... " (۱۴) معنی کرده است، حال آن که این معنی در این جا تناسبی با دیگر اجزای بیت ندارد. «رَش» - که در نمایه غذاهای کتاب هم نیامده است -، در معنای نوعی خرمای سیاه پر گوشت و کم شیرینی، در فرهنگ‌های فارسی مذکور است که با دیگر اجزای بیت متناسب است. «چنگال» در این بیت به معنای حلوی آرد گندم و «قوصره» در معنی زنبیل خرما است.

۱۰.۲ سرانگشتی

در کلیات بسحاق (همان، ۷۷)، پاورقی ش ۱۴، درباره اصطلاح «سرانگشتی» آمده است: «نوعی از رنگ‌های اسب» (!) که با بافت متن سازگار نیست:

ز غوره یکی قلّه رهنورد ز بهر سرانگشتی آماده کرد

این بیت از مثنوی داستان "مزعفر و بغرا است و در وصف میدان رزم. اصطلاح «سرانگشتی» در در کلیات بسحق، ص ۸۴ با تعریف صحیح آن آمده است. «سرانگشتی» نوعی آش است که در آن گلوله‌های کوچکی از خمیر آرد گندم، شبیه به سرانگشت و به اندازه نخود می‌ریزند (درباره «سرانگشتی»، ← باورچی، ۱۳۸۹: ۶۴؛ نورالله، ۱۳۳۲: ۲۵۲). چنان که از بیت مذکور هم برمی‌آید، در «سرانگشتی» چاشنی‌ای ترش، چون غوره یا سرکه می‌ریخته‌اند: «سرانگشتی را سرکه و دوشاب و زعفران لازمه است» (همان، ۲۴۱).

۱۱.۲ قاورد

در ضمن رباعی‌ای چنین آمده است:

پالوده به رنگ اطلس معروف است قاوود به قطنی^{۱۶} و نمذ موصوف است

(حلاج، ۱۳۹۷: ۲۰۶)

«قاوود» (!) در این جا بی‌معناست. صورت صحیح آن «قاوورد» است در معنای نوعی حلوا. بسحاق («ا»، گ ۵۶) باز هم این کلمه را در شعرش آورده است:

در ره قاوورد گشتم خرد و مرد دل به جان آمد از این آورد و برد

به جای «قاوورد» در این بیت در متن چاپی «قاروره» (!؟) آمده است که هیچ‌یک از معانی‌اش با این جا تناسبی ندارد. نیز - «نمدی از قاوورد» (حلاج، ۱۳۹۷: ۲۶۸).

۱۲.۲ قلیه زنگی و قلیه برنج

در گزارش نسخه‌بدل‌های غزلی (همان، ۱۹۱/ش ۳) بیتی آمده است با این صورت:

شامی که تو را شمع مزعفر ندهد نور با قلیه و شامی بنشین خوش به ظلامی^{۱۷}

«قلیه و شامی» در مصراع دوم معنایی ندارد. این بیت در «لک» (گ ۲۶) با این صورت آمده است:

شامی که مرا شمع مزعفر ندهد نور با قلیه زنگی بنشینم به ظلامی

که صحیح است. بسحاق در جای دیگری قلیه را حبشی گفته است (← حلاج، ۱۳۹۷: ۱۲۴). «قلیه زنگی» در دفتر اشعار صوفی (هروی، ۱۳۸۶) هم آمده است. «قلیه زنگی» نوعی است از انواع قلیه؛ این نوع طعامی است که از غلات، گوشت قرمز، روغن، ادویه سبزی‌جات و خشکبار فراهم می‌آورند. (← باورچی، ۱۳۸۹: ۱۴۶). نکته دیگر آن که «قلیه شامی» - نوعی قلیه - هم صحیح است:

به دین قلیه شامی و ملت حبشی نخود به کوفته کردن نشانه دغلی است

(حلاج، ۱۳۹۷: ۱۰۲)

نوع دیگر «قلیه»، «قلیه برنج» است که در چاپ میراث به خطا ضبط شده است:

نرگس بزمش، سیر و گزر شد قلیه بربخش، فصل زمستان

(همان، ۱۷۶)

تصحیح و توضیح چند اصطلاح حوزه اطعمه در ... (شهره معرفت) ۴۰۷

مصراع دوم مغشوش است. «قلیه بربخش» (!) در این مصراع بی معنا است و صورت صحیح آن «قلیه برنج» است.

۱۳.۲ کُمین

در بیتی آمده است:

بر قصد کدک، نیزه‌صفت، سیخ کشیدیم وز خوفِ کُمین، در شکم برّه، زره بست

(حلاج، ۱۳۹۷: ۱۱۲)

«کدک» که شاهی هم در لغت‌نامه ندارد، در معنای روده گوسفند است که با گوشت پخته آن را پر می‌کنند؛ و آن را با نام‌های دیگری هم می‌خوانند، چون: چرب‌روده، جگرآکند، چَرغَند، عصب. معنای مصراع نخست چنین است: برای پختن کدک، سیخ چون نیزه را بیرون کشیدیم. مصراع دوم با صورتی که در متن چاپی آمده است، بی معنا است و باید بدین صورت باشد:

وز خوف، کُمین در شکم برّه زره بست

«کُمین» را فرهنگ‌نویسان در معنای شکنجه گوسفند آورده‌اند که کیپازان (= کله‌پز) می‌پزند. و در این صورت این مصراع معنادار می‌شود: «کُمین» از ترس سیخ، در شکم برّه زره بست. مصحح درباره این اصطلاح هیچ توضیحی نداده و آن را در نمایه غذاها نیز نیاورده است. ظاهراً او این معنی را دریافته است. این اصطلاح را باز هم بسحاق در شعرش در ضمن قطعه‌ای که به تتبع سعدی سروده است، آورده است:

بر قصد کدک، نیزه‌صفت، سیخ کشیدیم و گر نه آن کُمینم من که هستم

(حلاج، ۱۳۹۷: ۲۰۱)

ابیات پیش از این بیت، مؤید صحت این اصطلاح در این معنی است:

صبحی در دکانی شیردانی	رسید از دست کیپایی به دستم
بدو گفتم که بریان یا کبابی	که از بوی دل‌آویز تو مستم؟
بگفتا پاره‌ای اشکنبه بودم	ولیکن با برنج و نان نشستم

(همان‌جا)

۱۴.۲ گردخوان

ترکیب «گردخوان» (= سفره گرد) بارها در این کتاب به‌خطا آمده و ظاهراً برای مصحح ناشناخته بوده است؛ از جمله مکسور کردن جزء نخست: گرد خوان (همان، بیست و شش، ۱۵۷ و ۲۴۷، ۲۵۳)، فاصله انداختن میان دو جزء: گرد خوان (همان، ۴۶، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۲۹) نشانی است از این ناشناختگی. در یکی از رباعیات بسحاق آمده است:

در شام صیام با جگرسوزی چند رفتیم به خوانِ گردِ خوان‌دوزی چند
بر سفره به خطّ معقلی^{۱۸} دوخته بود هم بگذرد و نماند این روزی چند

(همان، ۲۰۷)

در چاپ رستگارفسایبی در توضیح «کرد خوان‌دوز» آمده است: «چوپان و روستایی سفره‌باف». «گردِ خوان‌دوز» در مصراع دوم این رباعی، ظاهراً تحریفِ «گردخوان‌دوز» است.

۱۵.۲ گرمک‌فروش

بسحاق در بیتی چنین آورده است:

آل برمک در کرم، گرمک‌فروش این درند

این سخن نرمک نمی‌گویم که هست این مشتری

(همان، ۳۸)

مصحح «گرمک‌فروش» را در ضمن نمایه‌ها آورده است (!). صورت صحیح این ترکیب «گرمک‌فروش» است؛ «گرمک» در معنای معروف آن میوه‌ای است شبیه به طالبی. این بیت در مدح شاه سیف‌الدین ابونصر (درباره او، ← حلاج، ۱۳۹۷: سی چهار - سی و شش) است که شاعر در آن، آل برمک را که به جود شهره‌اند^{۱۹}، گرمک‌فروش در ممدوح دانسته است^{۲۰}. شاعر دیگری با نام محسن تأثیر تبریزی، از شاعران اواخر دوره صفوی، همین مضمون را در شعر خود آورده است:

تصحیح و توضیح چند اصطلاح حوزه اطعمه در ... (شهره معرفت) ۴۰۹

سرشاری جود آب گرمک صد طعنه زند بر آل برمک

(تأثیر تبریزی، ۱۳۷۳: ۱۹۷)

۱۶.۲ گیره

در کلیات بسحاق شیرازی بیتی با این صورت آمده است:

سبدی پر ز پنیر و طبقی پر خرما در چپ و راست نه و کام خود از هر دو بر آر
(حلاج، ۱۳۹۷: ۲۸)

در نسخه «م» (ص ۹) به جای «سبدی»، «گیره = گیره‌ای = سبدی کوچک» آمده است. بر اساس قاعده صحت ضبط دشوارتر، ضبط نسخه بدل بر متن ترجیح دارد. «گیره» در معنای سبدی است کوچک که از چوب، نی و امثال آن می‌سازند (برهان قاطع). بسحاق باز هم این واژه را در همین معنی به کار برده است:

طواف سرکش من گیره‌های زردآلو به فرق خویش ز بستان خوان کشید و گشاد^{۲۱}
(حلاج، ۱۳۹۷: ۱۴۵؛ چنین است ضبط «اساس»، گ ۴۹)

۱۷.۲ مشوش

در مطلع غزلی آمده است:

چون برای عید حلوای مشوش می‌کند خاطر از بهر برنج و حلقه‌چی غش می‌کند
(حلاج، ۱۳۹۷: ۱۳۱)

مصحح در توضیح «حلوای مشوش» چنین آورده است: «احتمالاً حلوای شله، یا شله حلواست». این بیت با این صورت از نظر دستوری خطاست و مصراع نخست فاعل ندارد. بیت در «م» (گ ۲۲) از نسخه‌های رستگارفسایی بیت با این صورت آمده است:

چون برای عید حلوایی مشوش می‌کند خاطر از بهر برنج و حلقه‌چی غش می‌کند

مشکل دستوری بیت با این صورت حل می‌شود: وقتی که حلوایی (حلواپز) برای عید مشوَش درست می‌کند... «مُشوَش» اصطلاحی است که بسحاق آن را بار دیگر در آورده (حلاج، ۱۳۹۷:۲۶۷) و خود درباره آن (همان، ۲۸۵) توضیح داده است: «نانی رقیق روغنی که چون ماه نو هر عید پیدا شود و دوشاب و سفیده تخم مرغ در آن قوام آرند و بر آن افشانند». این اصطلاح در بخش نمایه‌های کتاب چاپ میراث مکتوب نیامده است. صاحب برهان قاطع، آن را "نان بسیار نازک فراهم آمده از آرد باقلا، آرد جو و آرد گندم" گفته است که "بیش‌تر در معبدها می‌پزند".

۱۸.۲ مغزین

در ص ۲۶۹ آمده است: «حلوای مغزین» که بی‌معنی است. صورت صحیح آن بر اساس ضبط میرزا حبیب (حلاج، ۱۳۰۲:۱۵۲)، «مغزی» است که نسخه‌بدل‌های رستگارفسایی هم (گ، م: مغزین)^{۲۲} آن را تأیید می‌کند. «مغزی» یا «مغزین» (صفت نسبی؛ منسوب به مغز) نوعی شیرینی است که در آن انواع مغزها (چون پسته و بادام) را می‌گذارند که آن را «شکرینه» نیز می‌خوانند و به عربی «ناطف» می‌گویند. در تاریخ بخارای نرشخی (۱۳۶۳:۲۱) آمده است: «آنچه از آنجا خاستی بیشتر حلوای مغزین بودی از دوشاب کرده».

۱۹.۲ نُقل خشک

در بیتی از یکی از غزل‌های بسحاق آمده است:

ساقی قدح را این‌چنین ز آب عنب تا لب مکن
بر نقل مشک نرم ما ترسم که ناگه می‌چکد
(حلاج، ۱۳۹۷:۱۳۷)

در پاورقی این غزل آورده‌اند که آن از «گ» افزوده شده است، حال آنکه نگارنده آن را در نسخه «گ» نیافت، اما غزل در «م» (ص ۱۹۲) - نسخه دیگر مصحح - آمده و بیت موردنظر بدین صورت است:

ساقی قدح پر این چنین ز آب عنب تا لب مکن

بر نقل خشک بزم ما ترسم که ناگه می‌چکد

تصحیح و توضیح چند اصطلاح حوزه اطعمه در ... (شهره معرفت) ۴۱۱

و «نقل خشک» در این بیت به جای «نقل مشک» (۴) در متن چاپی صحیح است. «نقل خشک» شیرینی است که پس از نوشیدن شراب، برای تغییر ذائقه می‌خورند. این ترکیب در شعر دیگران هم سابقه دارد:

غزالان که در نafe مشک آورند کباب تر و نقل خشک آورند

(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۶۳)

۳. نتیجه‌گیری

کتاب‌هایی چون کلیات نظام قاری و کلیات بسحق شیرازی را می‌توان فرهنگ‌واره نامید. این دست کتاب‌ها می‌تواند اساس نوشتن فرهنگ‌های تخصصی چون البسه و اطعمه قرار گیرد. نخستین گام برای تدوین چنین فرهنگ‌هایی، فراهم آوردن تصحیحی منقح از این متون است. در این مقاله به تصحیح و توضیح چند اصطلاح در حوزه اطعمه و ملزومات آن (آب‌دندان، آردتوله، بستره، خره‌خرما، خوا، خوان‌دراز، دیز، رش، سرانگشتی، قاورد، قلیه زنگی، قلیه‌برنج، کمین، گردخوان، گرمک‌فروش، گیره، مشوش، مغزین و نقل خشک) از کلیات بسحق شیرازی پرداختیم که در چاپ اخیر این کتاب - میراث مکتوب - به خطا آمده بود یا توضیح درستی درباره آن نبود. این خطاها حاصل عدم توجه به بافت معنایی سخن، نادیده گرفتن قواعد دستور زبان، استفاده از منابع ساده‌یاب و بدخوانی نسخه‌ها بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. فرهنگ‌های اختصاصی به یک متن تعلق دارند، مثل فرهنگ واژه‌نمای حافظ (گردآوری: مهین‌دخت صدیقیان و ابوطالب میرعبادینی) و فرهنگ‌های تخصصی به یک موضوع متعلق‌اند، مثل فرهنگ البسه مسلمانان (راینهارت دزی).
۲. ابن عبد ربّه، بی‌تا (کتاب الفریده الثانیة)؛ نیز ثعالبی، ۲۸۸: ۱۴۱۴ (باب ۲۴)؛ و الرّاعب الإصفهانی، ۱۴۲۰ (الحدّ العاشر و الحدّ الحادی عشر).
۳. برای مثال، در مسانید، بخشی با نام "کتاب الأطمعه" در آداب و انواع اطعمه آمده است (برای نمونه، - أبو عوانه، ۱۴۲۹: ۱۶۰/۵-۲۱۸)؛ یا مقریزی در فصلی (فصل فی ذکر مآکل

- رسول‌اللهم و... از کتاب *إمتاع الأسماع* به اطعمه پیامبرم پرداخته است (مقریزی، ۱۴۲۰: ۲۷۵/۱۴-۳۰۲)؛ یا در کتاب *الماء فی الطب*، بخشی با عنوان "کتاب الغذاء" آمده است (ابوسهل مسیحی، ۱۳۸۴: ۱۵۲-۲۵۷)؛ نیز رازی (۱۹۸۷: ۱۰۹) در بخشی از کتابش (المقالة الثالثة) به خواص اطعمه و ادویه پرداخته است؛ یا ابن الاخوة (۱۹۷۶: ۱۷۳-۱۹۸) بخش مفصلی از کتاب خود را به پیشنه‌هایی اختصاص داده که به انواع خوراکی‌ها مربوط است و گاه در آنجا درباره برخی از اطعمه و اشریه اطلاعاتی مفید آورده است. نظایر این کتب فراوان است که در تصحیح و توضیح انواع اطعمه از مراجعه به آنها گریزی نیست. نیز زرین کوب، ۱۳۷۹: ۹-۲۴.
۴. این کتاب اطلاعات مفیدی درباره کتاب‌هایی با موضوع اطعمه، در اختیار خواننده قرار می‌دهد.
۵. میرزا حبیب در مقدمه تصحیحش، به ناقص بودن این نسخه‌ها که در استانبول به دستش رسیده بود، اشاره می‌کند (حلاج شیرازی، ۱۳۰۲: ۵).
۶. کتابفروشی معرفت، نخستین کتابفروشی شیراز بود که در سال ۱۲۸۲ش به‌همت محمدتقی معرفت - پدر بزرگ نگارنده - تأسیس شد. ناشر در آغاز این چاپ، سبب انتشار این کتاب را کمپایی آن و بسیاری طالبان دانسته است (حلاج شیرازی، ۱۳۶۰: ح).
۷. این چاپ در سال ۱۳۸۳ در همایش حامیان نسخ خطی به‌عنوان اثر شایسته تقدیر شناخته شد.
۸. در سال ۱۳۹۳، چاپ میرزا حبیب، با ویرایشی تازه به‌وسیله محسن آرم در نشر چشمه به‌طبع رسید. آرم مقدمه‌ای بر این کتاب نوشت و در آن به زندگی و زمانه بسحاق، معرفی دیوان او و چاپ میرزا حبیب پرداخت. ویراستار مؤخره‌ای هم در این کتاب، درباره طعام آورد که شامل قطعات پراکنده‌ای است در باب خوردن و نوشیدن. او با مشکول کردن برخی از کلمات و عبارات، برخی از دشوارخوانی‌های متن را حل کرده است. همچنین آرم شماری از خطاهای میرزا حبیب را در انتساب اشعار به شاعران تصحیح کرده است. این چاپ بالنسبه از خطاهای چاپی پیراسته است، هر چند که سهوهایی در آن راه یافته است.
۹. این بیت در لغت‌نامه (ذیل «لوت‌خوار») آمده است که به‌جای «گنده‌خوار»، «لوت‌خوار» (لوت: طعام) آورده‌اند.
۱۰. رستگارفسایی در بخش نمایه غذاها «توله» را ضبط کرده است که باید به «آردتوله» تغییر کند.
۱۱. شوربایی را که از آرد گندم (جشیش) فراهم می‌آمده است، «آرده‌الح» می‌گویند (ابن‌بیطار، ۱۴۱۲: ۱/۲۲۳).
۱۲. واو در «انگشتو»، پسوند نسبت است.
۱۳. «خوست یا خُست»: کوفته شده و در هم مالیده.

تصحیح و توضیح چند اصطلاح حوزه اطعمه در ... (شهره معرفت) ۴۱۳

۱۴. نالان: نام کوهی است در کازرون.
۱۵. «دیز» از ریشه ایرانی باستان، -daiz است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۳۹۱/۲-۱۳۹۳).
۱۶. در متن مصحح میراث «قطنی» (!) است؛ صورت صحیح آن «قُطنی» است از «قُطن» به معنای پنبه.
۱۷. «مُزَعَفَر» (زعفرانی شده)، از غذاهای محبوب بسحاق است: «میان ما و مزعفر محبت ازلی است» (ص ۱۰۱). بسحاق باز هم «مزعفر» را چون شمع دانسته است: چراغ روی مزعفر به سفره چون شمع است که آفتاب به پروانه خواهد از وی نور (حلاج، ۱۳۹۷: ۴۲)
۱۸. «مَعْقَلی»: نوعی است از خطوط عربی.
۱۹. درباره شهرت آل برمک به جود، تاریخ برمکیان، ۱۳۸۵: ۱۷۷؛ جوینی، ۱۳۸۵: ۸۰/۱ و
۲۰. در فرهنگ جهانگیری این بیت بسحاق را ذیل «گرمک» در معنی باقلی در آب جوشانده آمده است.
۲۱. پیدا کردن این شاهد را مرهون دکتر لاله معرفت هستم. مصراع نخست این بیت را نسخه «م» (ص ۶۴) با این صورت آورده است: «طواف سرکش ما میوه‌ها و زردآلو».
۲۲. این گزارش رستگارفسایی از نسخه‌هاست، اما در «م» (گ ۸۲)، «مغزبن» آمده است.

کتاب‌نامه

- ابن ابی الحدید (۱۹۶۵). شرح نهج البلاغه. بتحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه.
- ابن الاخوه، محمد بن محمد بن احمد (۱۹۷۶). معالم القرية فی احکام الحسبه. تحقیق: محمد محمود شعبان / صدیق احمد عیسی المطیعی، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ابن بیطار، عبدالله بن احمد (۱۴۱۲). الجامع لمفردات الأدوية والأغذية. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن عبد ربّه، احمد بن محمد (بی تا). العقد الفريد. تحقیق: عبدالمجید الترحینی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن العدیم (۱۹۸۶). الوصلة إلى الحبيب فی وصف الطیبات و الطیب. تحقیق: سلیمی محبوب / دریة الخطیب، حلب: معهد التراث العلمی العربی.
- ابن الندیم (بی تا). الفهرست. بیروت: دار المعرفه.
- أبو سهل مسیحی، عیسی بن یحیی (۱۳۸۴). المأه فی الطب. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران.

أبو عوانة، يعقوب بن اسحاق (۱۴۲۹). *مسند أبي عوانة*. تحقيق: أيمن بن عارف الدمشقي، بيروت: دارالمعرفة.

اديب طوسي، محمدامين (۱۳۵۰). «مکتوب چهارم». ارمغان، ش ۱۱ و ۱۲، صص ۷۵۲-۷۵۷.
الاصبهاني، حمزة بن حسن (۲۰۰۷). *الذرة الفاحرة في الأمثال السائرة*. حققه وقدم له ووضع حواشيه و فهارسه: عبدالمجيد قطامش، قاهره: دارالمعارف.

اعلم، هوشنگ (۱۳۸۶). «سحاق اطعمه». دانشنامه زبان و ادب فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، جلد دوم، صص ۱۶-۲۰.

باورچی، محمدعلی و نورالله آشیز (۱۳۸۹). *آشپزی دوره صفوی: کارنامه و ماده الحیوه*. به کوشش ایرج افشار، تهران: سروش.

بهروزی، علینقی (۱۳۴۸). *واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی*. انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر فارس.

تأثیر تبریزی، محسن (۱۳۷۳). *دیوان محسن تأثیر تبریزی*. تصحیح: امین پاشا اجاللی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

تاریخ برمکیان (۱۳۸۵). تصحیح و تألیف: سید صادق سجادی، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
تنوی؛ قزوینی (۱۳۸۲). *تاریخ آلفی (تاریخ هزارساله اسلام)*. مصحح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

ثعالبی، أبو منصور عبدالملک (۱۴۱۴). *فقه الأئمة*. تحقیق: جمال طلبه، بیروت: دار الکتب العلمیة.

جلیلیان، عباس (۱۳۸۵). *فرهنگ باشوور (کردی - کردی - فارسی)*، پرمسان.

جوینی، محمد (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای جوینی*. تصحیح: محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.

حسن دوست، محمدحسن (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

حلاج شیرازی، ابواسحاق (۱۳۰۲). *دیوان اطعمه*. به تصحیح میرزا حیب اصفهانی، استانبول: چاپ‌خانه ابوالضیا.

حلاج شیرازی، ابواسحاق (۱۳۶۰). *دیوان مولانا بسحق حلاج شیرازی مشهور به شیخ اطعمه*. شیراز: کتابفروشی معرفت شیراز.

حلاج شیرازی، ابواسحاق (۱۳۹۳). *وصف طعام، دیوان اطعمه‌ی مولانا ابواسحاق حلاج شیرازی براساس نسخه تصحیح‌شده میرزا حیب اصفهانی*. ویرایش متن: محسن آزر، تهران: چشمه.

حلاج شیرازی، ابواسحاق (۱۳۹۷). *کلیات بسحق اطعمه شیرازی*. تصحیح: منصور رستگار فسایی، تهران: میراث مکتوب. چاپ سوم.

تصحیح و توضیح چند اصطلاح حوزه اطعمه در ... (شهره معرفت) ۴۱۵

- خواجو کرمانی (۱۳۶۹). *دیوان خواجو کرمانی*. به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: پاژنگ.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۴۶). «احمد اطعمه». یغما، ش ۲۲۹، صص ۲۴۸-۲۵۱.
- دیاج الأسماء (۱۳۹۷). تصحیح: علی اصغر اسکندری، تهران: کتابخانه مجلس.
- الرازی، أبو بکر محمد بن زکریا (۱۹۸۷). *المنصوری فی الطب*. شرح و تحقیق و تعلیق: حازم البکری الصدیقی، الكويت: المنظمة العربیة للتربية و الثقافة و العلوم.
- الراغب الإصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد (۱۴۲۰). *محاضرات الأدبا و محاورات الشعراء و البلغاء*. حققه و ضبط نصوصه و علق حواشیه: عمر الطباع، بیروت: دار الأرقم بن أبی الأرقم.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹). *از چیزهای دیگر (مجموعه نقد، یادداشت، بررسی و نمایشواره)*. تهران: سخن.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۶۹). «شیرین سخن» پیشینه هند و اروپایی یک اصطلاح شاعرانه». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ش ۱۳۵ و ۱۳۶. صص ۴۸-۶۳.
- فرخی، یزدان / محمدی، مرتضی (۱۳۹۵). «پژوهشی درباره کاربرد مواد خوراکی در رساله‌های بر جای مانده آشپزی از روزگار صفویه (مطالعه موردی کارنامه و ماده الحیاة)». پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، ش ۱، صص ۸۹-۱۱۰.
- الکرمینی، علی بن محمد (۱۹۸۵). *تکملة الأَصناف*. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات ایران و پاکستان.
- کیانی، محمد یوسف (۱۳۶۶). «معرفی یک نسخه خطی موزه بریتانیا: کاروانسراهای میدان نقش جهان و بازار اصفهان». اثر، ش ۲۱، صص ۱۴۴-۱۵۱.
- المقریزی، تقی‌الدین أحمد بن علی (۱۴۲۰). *إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع*. تحقیق و تعلیق: محمد عبدالحمید النمیسی، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- میرخواند، محمد (۱۲۷۰). *روضه الصفا*. بی‌جا: بی‌نا.
- میرزایف، عبدالغنی (۱۹۷۱). *ابواسحاق و فعالیت‌های ادبی او*. دوشنبه: انستیتو شرق‌شناسی
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳). *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص: محمد بن زفر بن عمر. تصحیح و تحشیة سید محمدتقی مدرس رضوی، تهران: توس.
- نظام قاری، محمود بن امیر احمد (۱۳۹۱). *کلیات نظام قاری*. تهران: مجلس و سفیر اردهال
- نظامی (۱۳۷۸). *اقبالنامه*. تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- نورالله (۱۳۳۲). *رساله ماده الحیوة*. با مقدمه ایرج افشار. فرهنگ ایران‌زمین، ش ۱. صص ۲۰۵-۲۷۰.

۴۱۶ غرب‌شناسی بنیادی، سال ۱۱، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰

هروی، صوفی محمد (۱۳۸۶). دفتر اشعار صوفی. به‌کوشش ایرج افشار، تهران: میراث
مکتوب.